



از
عصای
شکسته
نیچه
تا
عصر
مچاله
لورکا

سریا داودی حموله

نشر سخت گستر- ۱۳۹۰

فهرست:

از عصای شکسته نیچه تا عصر مچاله لورکا.....۵

- از عصای شکسته نیچه تا عصر مچاله لورکا
- شاعران به بهشت نمی روند
- به دشنه ای درگور می ماند شاعر
- هیچ شعری سپیدتر از کلاغ نیست
- من بودم شاعران را نمی آفریدم
- مرگ برای ابونواس خبر تازه ای ندارد
- یک سکانس از شاعری که دو چهره داشت
- از همه ی شاعران جز یکی زنده خواهد ماند

من هذیان سال های مشروطه را گرفته ام.....۱۶

- بادها هیچگاه پیر نمی شوند
- ما به دست دموکراسی تفنگ دادیم
- من هذیان سال های مشروطه را گرفته ام
- کسی به خاطر صلح نمی جنگد
- از اسب های مشروطه عاشق تر شده ام
- من تویی های مشروطه ۱
- من تویی های مشروطه ۲

-من تویی های مشروطه ۳

طه دسته دار جمهوری.....۲۷

- جمهوری ۱

-جمهوری ۲

-جمهوری ۳

-دموکراسی ۱

-دموکراسی ۲

-تری لوژی ۱

-تری لوژی ۲

- تری لوژی ۳

مادر بزرگ در پیراهن نیچه.....۳۵

-پیراهنی پر از سیبهای نیچه

-سیاه سفید

-گرید ۳۶۰

-چشم سوم

-سیاهکابوس

-مدلول ترس

-دلخاسته

- آیا خدا زیباتر از چشمان مادر بزرگ است؟

من با هر دو دستم شعر می نویسم.....۴۴

از
عصای
شکسته
نیچه
تا
عصر
مچاله
لورکا

نیچه می شوم
می نشینم روی ضمیر تو
با لهجه ی گوساله ی سامری
تو را
به نام تو می خوانم

از عصای شکسته نیچه تا عصر مچاله لورکا

مرگ مؤلف

افتاد به راه های بی شاید

پس حرف از کدام پرنده گرفته

این ماه آوازه خوان؟

از سپیدی متن که می گذری

سایه ها را فراموش کن

سکوت بادها خاکستریست

خندیدن به عصر نیچه

یا گریستن به ماه لورکا

یعنی قرار بود

شاعران پا کوتاه ما را

به آسمان ببرند

از کلاغی که آرزایم گرفته

تا استعاره های کثیف
 عقربه ها در سکانس های ممنوع معلقند
 پس این جمله ها چراغیست
 که ما را به خوابهای ماه می رساند
 بعد از تمام صندلیها
 یک خط تیره بگذار
 افاعیل به اثر انگشت پست مدرن ها می ماند
 عشق های جوهری را چاپ می کند
 و نمی داند این متن شبیه سیگار است
 که در سطر بعدی دود می شود
 بنفشه ها را به متن اضافه کن
 کلمات را در الکل پیچانده ام
 تا درد مولف مرده را
 به نقطه ای دوا کند

لعنت به فعلهای فلسفه
 که هر چه بود
 از عصای شکسته ی نیچه بود و
 عصر مچاله ی لورکا

نیچه می شوم
 می نشینم روی ضمیر تو
 با لهجه ی گوساله ی سامری
 تو را

به نام تومی خوانم
بیش از این مزاحم زمین نمی شوم
یک کروشہ باز می کنم
کنار جنازه ام
با شعری کوتاه
که تابوت ما را به مرگ مولف برساند!

شاعران به بهشت نمی روند

از صاعقه ی کلمات
 خزنده ای بی شکل تکثیر می شود
 از دندان شکسته ی تو
 هاشوری کودکانه
 یک ضلع جمهوری
 که نمی داند
 پشت آن کوه ترسناک شهری است
 که شاعرانش شبیه ما نیستند

بادها خوابما را می بیند
 ماخواب چراغ های کهنه را
 جهان چسبیده به کفش های ما
 یا زمین بی سرنشین می گردد؟
 افلاطون به سایه های ما سنگ می زند
 دنیا از سمت چپ حرکت می کند
 و شاعران به بهشت نمی روند

به گواهی فنجان ها
 عشق کنار بنفشه ها جا ماند

تا سایه های بی شکل را غنی کند
برای تو های شعر
باید به انتظار آفتابگردانی بمانیم
که بیشتر از زمین
ماه را دور زده است

ما روزی به خواب می رویم
و همه ی شاعران را از یاد می بریم
با شعرهایی
که نه از آن ما هستند
نه هیچ کس دیگر!

به دشنه ای در گور می ماند شاعر

به دشنه ای در گور می ماند شاعر
به دشنه ای در گور می ماند شاعر
به دشنه ای در گور می ماند شاعر

من ما بودم
دیگر معنی نداشت
وقتی بادها در خود شکسته اند

جذر تو را می گیرم
باز می رسم به صفر
حس هفتم زمین را کوک می زنم
به کفش های افلاطون
شاید از راه سایه ها

به خواب پرنده ای رفته باشم
 یا این دیوانه ی چند رقمی
 پوست دیگری به متن دهد
 و کلاغی به چهره ام اضافه کند

این حروف زیر هیچ بارانی شسته نمی شود
 شباهت شاعر به شعر
 طواف گردن است
 نه سایه های سنگ
 یا سال های سیمانی

به دشنه ای در گور می ماند شاعر
 به دشنه ای در گور می ماند شاعر
 به دشنه ای در گور می ماند شاعر

هیچ شعری سپیدتر از کلاغ نیست

وقتی کلاغ ها به هم می رسند
 راه خانه را گم می کنند
 ماه رنگ سایه ها را می برد
 و یروس شاعری تکثیر می شود
 از اکوسیستم حیات
 بیدی می ماند گیسوان تو
 که به قافیه ی هیچ عصری نمی نشیند

در کدام ضلع تقویم مانده ای؟
 این کلاغ
 آن قدر سپید است
 که ماه را از چهره انداخته
 برگرد دنیا را از شاعران پاک کنیم
 صرف شویم در خواب های بنفشه
 عاشق تر از سنگی
 که سر به کوه می کوبد

بعد از پست مدرن ها که یک نقطه دارند
مخاطب هم یاد گرفته
خود را پس پاشنه ی کفشهای تو پنهان کند
تازه می فهمی
پاتریس لومومبا
یعنی اتفاق سرخ آفریقا
و پسامدرن
سیبی سرخ
بر سکوی مرده شورخانه ها!

من بودم شاعران را نمی آفریدم

سایه ام را از زمین بر می دارم
 به شکل عوض شده ی افسانه ها
 حلول می کنم
 کلمات از پاکت بیرون می زنند
 تا پریان از حرف های ناگفته بهانه بگیرند
 و شعرهای ما را به اقلیمی دیگر برسانند

من عاشق چشمان تاریک ماه ام^۱
 دندان به هم فشردن ی لورکا
 و خواهرم سوزان
 که زیباتر از هر آئینه ایست
 ماه کجی گذاشته ام زیر سرم
 تا از زمین جا نمانم

تنها یک صندلی از تو دور بودم
قرار بود از شعرآسمانی بسازم
برای کودکان دنیا شمع روشن کنم
از ترس ابرهای بد زبان
به پای بادها پیچیدم
مانند شاعران دهه ی چهل
خود را محاصره می کنم
قسم به افلاطون^۱
کفش های نیچه
من بودم
شاعران را نمی آفریدم.

مرگ برای ابونواس خبر تازه ای ندارد

(به یاد مرید میرفاید)

از صدا افتاده آن شاعر گرمسیری

یا حروف نام ابونواس

خلخال باد شده است؟

برای تو نبود

هیچ کلامی در دهان بادها نمی ماند

ماه به مذهبی می گریخت

در شعرهای تو می مانم

در شعری به شکل خودم

شاید یکی از همین لی لی های بی حواس

سایه ات را مهر کند

بر بادهای مخالف

از هر شاعری آتشی زبانه می کشد

از عشق پرنده ای بی پر

که تا سه نقطه ارتفاع خواهد پرید

باز هم سلام بر مفعول فاعلات

یک صندلی دورتر از ماه بنشین
 عین شکل‌های سصاد را می‌شوید
 پائین تر از کلاسیک
 بگذار قافُ قاف در جهنم پست مدرن بسوزند
 وکاف آبادان نفهمد
 بنفش چه رنگ است
 نه عین نه سصاد
 زخمی سنگ کودکانه ی من نیست
 شاعر خود را گم کرده است
 در تاریکی متن

ساقه‌های باد را بگیر
 حرفی از آسمان تو کم نمی‌شود
 اگر به شکل شاعران جنوب
 فا را از تن فلسفه برداری!

یک سکانس از شاعری که دو چهره داشت

آئینه را می ترسانم
تا سایه های سه در چهار
حس می کنم
هر شاعری
چند چهره ی اضافه دارد

شاعری با کلمات چهل واتی
فاعل قورت داده
که دکمه ی عاشقی اش افتاد
پشت چراغ قرمز
چرخ های زمین را پنچر کرد
و پزشکی قانونی
علت فوتش شعر اعلام کرد

دیگری واژه های دسته دار شاعری
عقل فین کرده
در خود می دود
با کلمات تا به تا
از زمانی که شاعر شد

به خانه بازنگشته
برای ماه دست تکان می دهد
تا روزهای بی تاریخ را
از بادها پس بگیرد

عشق را می ترسانم
تا تصویرت را از تمام آیینه ها بردارد
چرا هیچ شاعری شبیه خودش نیست!!

از همه ی شاعران جز یکی زنده خواهد ماند

کلمات نیچه را
محاصره کرده اند
او به تماشای دلکک پیری
نشسته است

او مانند گاوی خواب آلود
ستاره ها را پس می زند
نمی داند
وقتی بادها به هم می رسند
سایه های هم را گردگیری می کنند

جهان بعد از سوسن ها از کجا آغاز می شود؟
زمین زخمی
تقویم آغشته به ویروس
پلی فونیک مانده به انتهای الفبا

بالاتر از شعر من آسمانی نیست

حق با نیچه بود

از همه ی شاعران

جز یکی زنده خواهد ماند!

من هذیان سال های مشروطه را گرفته ام

(برای قوم بختیاری حماسه آفرینان مشروطه)

کلاغ ها دوباره به پرواز در آمده اند

ای کاش می شد

شکل عبور بادها به خواب رفت

بادها هیچ گاه پیر نمی شوند

حرفی از آسیاب های بادی

به یاد ما مانده

بادها هیچ گاه پیر نمی شوند

ماا با یک حبه دموکراسی زمستان را سر کردیم

به عشق اضافه شدیم

اما ماه ماا را جا گذاشت

ماا پشت دست افسانه ها را داغ می کنیم

در خواب ترسناک آجرها می سوزیم

در بی نظمی بادها

به کلمات رشوه می دهیم

ماا مانند حرفی جدا شده از تاریخ

در صدای کلاغ ها بلعیده می شویم.

ما به دست دموکراسی تفنگ دادیم

چراغ در دهان می شکند
دریغ از سایه های کوتاه

دنیا اسب کاکل سیاهی ست
از رنگ های ماا می گریزد

ماا از بادها جا ماندیم

یا بادها از ماا؟

ماا با بادها میچ انداختیم

به دست دموکراسی تفنگ دادیم

ماا شکل سایه های بدگمان

فقط به هم تکیه داده ایم.

من هذیان سال های مشروطه را گرفته ام

دیوارها کوتاهند
برخواب این ستاره

از اسب های سپید
غباری برنخاست
سر انگشتان باد حنایی ست
یا ماه از سیم های خاردار گذشته؟

کلاغ ها دوباره به پرواز در آمده اند
ای کاش می شد
شکل عبور بادها به خواب رفت
من هذیان سال های مشروطه را گرفته ام.

کسی به خاطر صلح نمی جنگد

کجای سایه های سکوت ایستاده ایم؟

کودکان ما

چنان به سرزمین های دیگر عشق می ورزند

که گویی هیچ وطنی ندارند!

از مضاف الیه همه ی نام ها

تنها کلاه باد جا ماند^۱

پیراهنی که خبر از عصیان ما می دهد!

ما هیچ سهمی به آفتاب نداریم

پیش از پیدایش زمین

چه نام داشتیم؟

از اسب های مشروطه عاشق تر شده ام

زاویه ی چپ
 دو ضلع دیگر را انکار می کند
 تنها مثلثی می ماند و
 از جلو نظام حلزون ها
 و دست هایی که خواب سایه های بی سر دیده اند

به دو دلیل تاریخ را پارو می کشم
 تا هیچ اثری از دشمن نباشد
 و جهان به شکل تو برگردد

مرا با خودت به جهنم ببر
 بادها آلزایمر گرفته اند

اما کلمات نشان از خنجری دارند
که فشار خون هزار و دویست و هشتاد و چهار
اسب بی سوار را ثبت کرده است.

من تویی های مشروطه ۱

از تابستان چشم تو باید گفت
و کلمات منجمد
بادها به ما دروغ می گویند
لطفاً کمی مرگ
موریانه ها نقش دست های تو را جویده اند
تسلیم باد شده ای
باد
باد
باد

من تویی های مشروطه ۲

از ماچه مانده
جز سایه هایی
که در نمک حل می شود؟

حرفی سپید می سوزد
میان دست های خالی باد

تاریخ آلوده ی زخم شمشیرها
و دموکراسی شبیه پرنده ای
که بدون قفس می میرد.

من تویی های مشروطه ۳

وقتی رودها

به هم می رسند

سایه های شکسته یکی می شوند

دروغ هایت را

پای کدام درخت می ریزی؟

مااا در گلوی بادها گیر کردیم

مثل رنگ دیگر کلاغ ها گم شدیم

خواستیم از تقویم مرگ را برداریم

به شایدهای پیامبری رسیدیم

که مااا را به شکل تو می خواست

ما ضریب گریه های هم ایم

از عقابان پیر کلامی نشنیده ایم.

طہ دستہ دار جمہوری

همیشه یک نفر
در کمین دشنه نشسته است

جمهوری ۱

روزی کودکان
با جیب های پر از دموکراسی
از مدرسه بر می گردند
طه دسته دار جمهوری را
تزریق می کنند
به چشم ما

ما که زیر پای بادها نشستہ ایم
تا تقویم بسوزانیم.

جمهوری ۲

پرندگان باد
 به هرسوی جهان افتادند
 میان من و ماشمعی روشن کن
 مولکول های دموکراسی تبخیر می شود
 به ضمائر مسموم^۱ خانه های مفعولی
 و دستی که سایه های ما را می گُشد

کلمات در دهان زخم بر می دارند
 و تمام حادثه ها را
 غولی فراموشکار تکذیب می کند.

جمهوری ۳

جمهوری را سنجاق می کنم
 به پیراهنت
 حالا هر رنگ نام دیگری دارد
 بیا جنوب را برداریم
 در انتهای شب پنهان شویم
 پیراهنم پر از حروف نام پرنده ای است
 که سیاه سرفه گرفته^۱ می خواهد
 پرواز را در دیوار سیمانی پنهان کند.

دموکراسی ۱

دموکراسی بادام تلخی ست
 یا بادها
 به بادهای دیگر تسلیم می شوند

یا صندلی ها جا عوض می کنند
 برای خطوط متواری
 هیچ فرقی نمی کند
 همیشه یک نفر
 در کمین دشته نشسته است.

دموکراسی ۲

ما چند کلاغ بودیم
 دموکراسی را بهانه کردیم
 حروف نام مان را از خزّه پوشاندیم
 بی خبر از بادهایی
 که از در و دیوارها بالا می روند

به انتهای جهان پرتاپ شده ایم.

تری لوژی ۱

ابتدای همه ی کلاغ ها
 یکی بودیم
 در چاپ اول عشق ترک خوردیم
 ما درمقابل زمین کم آوردیم
 یا بادها تغییر رنگ داده اند؟
 جهان ماده گاو پیریست
 که همه ی نام را می بلعد
 دموکراسی را به حرکت وضعی دعوت کن
 ما بادها جهان را
 با دشنه ای به خاک می سپاریم.

تری لوژی ۲

هر شب

آهوی ساق بسته ای به خوابم می آید
آیا بادها تغییر نام داده اند؟

حالا که سایه ها یکی شده اند
ماه را بر پیشانی ام بگذار
سنگی به سایه های کبود نخواهد ماند
دوشنبه

درهای جهان باز می شود
اگر همه ی بادها را بسوزاند
ترس دیوارها را
سانسور کند

باز حرفی
در لنگه کفشی می سورد.

تری لوژی ۳

این جمهوری
حرفی از گیسوان تو کم دارد

بعد از خلع سلاح بادها
در تاریکی خانه ساختیم
تا عشق را میان دو رود قسمت کنیم
در مضارع نان و نمک افتادیم
و شکل ناتمام مرگ را دیدیم
ما هنوز هم
افعال مجهولی در آستین داریم.

مادر بزرگ در پیراهن نیچه

خواب هایت را

زیر کدام ستاره بگذارم؟

کلاغ ها

زودتر از ما به تقویم رسیده اند

پیراهنی پر از سیب های نیچه

وقتی شک می کنم
به من نیچه نیستم
تنهایی ادامه ی دیوارهاست
لطفاً " کمی بنفش مایل به زرد
اثر انگشتی روی بادها مانده
و پلیس دنبال آواز کلاغی ست
که با سپیدی متن یکی شده است
حالا تو می توانی
ماه را از آسمان برداری

بر خواب گیاهان بخیه زنی
 درضا میر فلسفه پنهان شوی
 یک قاچ آفریقا ببری
 رنگ سپید بزنی
 وصل کنی به اروپای مرکزی
 تو می توانی
 عشق را گوشه ای پارک کنی
 و مانند مانکن زیباییمدام پوست بترکانی
 رنگ حرف های نیچه هم که نباشی
 این عشق لعنتی را
 یک خط تیره هم کامل می کند

 از عصیان این پیراهن چه مانده؟
 جز بادهای خزنده
 با تازیانه ای که از نفس افتاده

 من به نیچه اعتماد می کنم
 به تو هرگز.

سیاه سفید

ماه را به تو داده ام
که خواب عشق ببینی
نه بنفشه ها را کنار پیاده روها بکاری!

رو مگیر از آیینه
عشق قدش به رویاهای ما نمی رسد
زمین اگر گرد بود
تو اگر چهره ات را از یاد نمی بردی
در غیاب کلاغ ها
گناهان همدیگر را تکفیر می کردیم.

سیاهکابوس

مادر بزرگ از آیینہ می گریزد
از سایہ های جامانده
از خودم
دعا می کند
مرگ را ببرند
گوانتانامو چال کنند
هر پنج شنبہ
حرفی در گوری پرتاب می کند
چه می داند
برای مرگ نام تازه ای نداریم.

چشم سوم

عشق را در پلک نابینایی پنهان کردیم
در خواب های زمین پراکنده شدیم
نام های پرندگان را با هم عوض کردیم
دست بند زدیم
به سایه های باد
ماه سر به رویاهای که دارد
که کنار سایه هامان تنهایییم؟

گرید ۳۶۰

وقتی برادرم پوتین جنگ را پوشید
رنگ عشق از آسمان رفت

منُ مادر بزرگ
برای اسب سفیدی گریه کردیم
که در بادها گم شده بود
کودکان در سایه ی دیوارهای پرجریمه مردند
و بنفشه های کوهی بوی کافور گرفتند
آن قدر تاریک ماندیم
که فعل هیچ پرنده ای بیدارمان نکرد!

مدلول ترس

خنده هایت

سبب آمرزش گناهان من است

شعری بر پلک های بسته بگذار

و دلم را به سرخی سیبی گره بزن

بعد از تو

در تاریکی ماه ماندیم

تا بادها آرام بگیرند

کلاغ ها را به بازی گرفتیم

در پیراهن عشق پیر شدیم

شکل دشنه ایکه مرگ خود را دید.

دلخاسته

رژہ با کفش های بعد از ظهر
و دهن کجی به ضمیری
که به سایه های ما سنگ می زند

در جاده ای که عشق تغییر می کند
همیشه ماه مقصر است
خواب هایت را
زیر کدام ستاره بگذارم؟
کلاغ ها
زودتر از ما به تقویم رسیده اند.

آیا خدا زیباتر از چشمان مادر بزرگ است؟

ارثیه مادر بزرگ ابری بود
که به اندازه ی چتر ما می بارید
او با لهجه ی بادها آشنا بود
از عصیان هیچ دیواری نمی ترسید
با حرفی کمتر از فانهایت
پیراهن بادها را سیاه کرد.

من
با
هر
دو
دستم
شعر
می نویسم

در عرض هر شعری که بگنجم
شاعرتر از کلاغ نمی بینم
من نتوانستم ثابت کنم
روی دست عشق راه می رویم!

۱

ماه را از آسمان تو بر می دارم
 حرفی میان سکوت ما می سوزد
 ای شعر ای وطن من
 مواظب سایه ام باش
 همه شاعر شده اند
 کلاغ ها دنبال نام تازه می گردند!

۲

ماه نمی داند
 من و تو
 در شعرهای هم شکسته ایم

حروف نام ات را بر زخم های دلم بگذار
 شاعر کسی است
 که بتواند «نه» بگوید!

۳

تکه ابری امضاء شده
 و عصایی برای کهولت ماه
 سنگ قبری بی قافیه سفارش خواهم داد
 تا از هم جا نمانیم
 تو از منمن از شعر!

۴

حرفی به سکوت
 آسمان اضافه خواهم کرد
 تا بدانی
 کفش های من هیچگاه اشتباه نمی کنند!

۵

آمدن خدایان به تعویق افتاد
 نیچه شاعرتر از آن است
 که بر واژه ها چسب زخم بزند
 این کفش کهنه از آن آدم است!

6

تو فکر می کنی
 من برای کلمات چشم بند خریدم؟
 نیمه ی دیگر افعال را
 به من بدهید
 تا به مصرعی جهان را روشن کنم!

۷

زرتشت بصل النخاع نیچه است
 یعنی واژه ها
 در فنجان تو حل می شود
 مانند عشقی مین گذاری!

۸

پیش زمینه ی مرگ را عوض خواهیم کرد
 شکل گورهای وسوسه
 ای خدای بزرگ
 شعر را به ما برگردان
 شاعران کمی دورتر از کلمات
 رنگ عوض می کنند!

۹

تو شاعری من شعر
 تو فکر می کنی «پس من هستم»
 ولی زیر خواب های «دکارت» را
 امضاء نمی کنم!

۱۰

پشت هر کلمه ای حادثه ای پنهان است
 ماه را کوک کن
 به هرچه دست می زنم
 شعر می شود!

۱۱

سیبی

که به برهنگی ماه شکوفه می کند
 سایه های ما را
 به همدیگر نشان خواهند داد!

۱۲

دشنه ای نشانی تو را می پرسد
 روزی چند حرف
 از این چراغ کم می شود؟
 تنها عاشقان شطح ماه را می دانند!

۱۳

در دانلود عشق
 بی قراری ها نام تازه گرفتند
 حرفی از آفتابگردان ها
 در گلدان نهادم

تا فصل ها را گم نکنم!

14

مرگ در بستر باد
یا باد در بستر مرگ؟
وقتی چه گواری
خلال دندان نیچه را شکست
رنگ گونه ی بادها پرید
خر خراط فلج اطفال گرفت
زبان مردم دنیا ورم کرد
مبادا زنجیر ماه پاره شود
کلمات بر مدار شکسته می گردند!

15

در عرض هر شعری که بگنجیم
شاعرتر از کلاغ نمی بینیم
ما نتوانستیم ثابت کنیم
روی دست عشق راه می رویم!

۱۶

شعر «یکی» بود
شاعر «یکی» نبود
یادم نرفته بین بود و نبود
«یکی» باقی مانده
که خواب های روشن ما را نخواهد دید!

۱۷

تا انقراض بادهاچند حرف گذشته؟

دستی بر چشمان

این صنوبر سوخته بکش

دلباخته نیست

شاعری که به تردید زبان باز کند!

۱۸

آرش

نام مرا به چله می نهاد

تیرش از هفت البرز می گذشت!

۲۰

در آغاز کلمه بود

وکلمه آهوئی

که به هر دامی صید نمی شود!

۲۱

ترجیح می دهم

به شعر فکر کنم

با دهان کاملاً باز!

۲۲

عشق بر هر شعری بخش پذیر است
 سطری از زبان گنجشک ها
 کم نمی شود
 اگر شعر شعر باشد
 شاعر شاعر!

۲۳

بادها در حال شکل گیری اند
 آهسته صدایم کن
 کلاغ های سپیدسیاه می بافند!

۲۴

روی خواب های ماه لنگر انداخت
 تا تنهایی زمین را کامل کند
 ای شاعر کلاغ باز
 از رویاهای من بیرون برو
 از شعر حرفی باقی نمانده
 جز چشمانی
 که مسئول جان اسفندیار است!

۲۵

بادها دست از سرم بر نمی دارند
 می روم

برای هر کلمه درختی بکارم!

۲۶

وقتی کلاغ ها عروس می شوند

جیغ های بادنما

تکثیر می شود!

۲۷

کفشدوزکی

نشسته روی سکوت ما

این همه رنگ

بر دوش بادها چه می کند؟!

۲۸

بعد از خود کشی کاج های زرد

ستاره ها

عمرشان را به ما بخشیدند!

۲۹

تنها شباهت ما به زمین

توت فرنگی ها هستند

بادهایی که از پشت سر می آیند

به غیر از بلعیدن

به چیزی فکر نمی کنند!

۳۰

هر که

بر سر این قبر بنشیند

شاعر بر می خیزد!

آثار منتشر شده ی سریا داودی حموله:

شعر:

- اوفلیا تو نیستی با گیسوانم حرف می زنم (نشر نیم نگاه)
- آسمان حرفی از گیسوان لی لی بود (نشر بازی تیگر)
- نان و نمک میان گیسوان تهمینه (نشر افراز)
- از عصای شکسته ی نیچه تا عصر مجاله ی لورکا (نشر سخن گستر)
- من ما بودم با دو فاعل اضافه (نشر نوید شیراز)
- سرنادهای میترائیک (نشر نصیرا)

تحقیق:

- دانشنامه قوم بختیاری (انتشارات معتبر)

نقد و تحلیل:

- کلمات بیش از آدمی رنج می برند (نشر قطره)

وبلاگ:

www.ofeliya.blogfa.com

ایمیل:

Ofeliya27@gmail.com

